

نقی لطفی در یک نگاه

استاد نقی لطفی در سال ۱۳۲۶ در مازندران متولد شد. شناسنامه‌اش صادره از ساری، اما خودش بزرگ شده گرگان است. دوره پیش‌دبستانی و آمادگی را در زمانی که کودکستان وجود نداشت، در مآخانه‌های قدیمی گذراند. در خرداد سال ۱۳۴۰، ششم ابتدایی را در گرگان، در دبستان نمونه میهن به پایان رساند. بعد از طی سیکل اول در دبیرستان ایرانشهر، در سیکل دوم وارد رشته ادبی در دبیرستان ابن سینا شد و بر وسوسه رفتن به دبیرستان نظام غلبه کرد و در خرداد ۱۳۴۶ دیپلم گرفت. در همان سال، در کنکور ورودی دانشگاه مشهد در دو رشته تاریخ و ادبیات شرکت و در هر دو رشته قبول شد و در رشته تاریخ ثبت‌نام کرد.

بعد از فارغ‌التحصیلی در خرداد ۱۳۵۰ وارد خدمت نظام وظیفه شد. بعد از اتمام دوره آموزشی، از مرکز پیاده‌شیراز با درجه افسری در نیروی دریایی خرمشهر خدمت نظام خود را به پایان رساند. در دوران خدمت در نیروی دریایی، زبان ایتالیایی را از یکی از درجه‌داران کادر آموزشی تحت تعلیم خود آموخت. به همین منظور، پس از اتمام دوره نظام، در بهار سال ۱۳۵۲ برای ادامه تحصیل، عازم کشور ایتالیا شد.

پس از گذراندن دوره‌های عالی زبان ایتالیایی، از دانشگاه «پروجا»^۱ به دانشگاه «پادوا»^۲ در شمال ایتالیا وارد شد و به تحصیل در رشته تاریخ دوره رنسانس ایتالیا پرداخت، اما زمانی که به نوشتن پایان‌نامه فوق دکترا مشغول بود، به وی اطلاع دادند که به عنوان فارغ‌التحصیل ممتاز دانشکده ادبیات مشهد انتخاب شده و مشمول دریافت بورس برای ادامه تحصیل شده است. لذا به منظور دریافت بورس مذکور، تحصیلات خود را در ایتالیا که مورد قبول دانشگاه مشهد نبود، نیمه تمام رها و به ایران مراجعت کرد. پس از کسب موفقیت در امتحان زبان اعزام دانشجو به خارج و دریافت پذیرش از دانشگاه «یست لسنینگ میشیگان»^۳ ایالات متحده، به آن کشور رفت. استاد لطفی، پس از طی دوره تکمیلی زبان در دانشگاه «جرج تاون» واشنگتن دی.سی، به مطالعه تاریخ دوره قرون وسطای مسیحی و بیزانس که برای آن بورس گرفته بود، مشغول شد. پس از اتمام واحدهای دوره MA، از رساله خود تحت عنوان «اصل و منشأ اولین جنگ صلیبی»، با موفقیت دفاع کرد و در آگوست ۱۹۷۷ فارغ‌التحصیل شد و در دانشگاه «سنت لوئیس» برای دوره PHD پذیرفته شد و ثبت‌نام کرد. ولی به علت نیاز مبرم گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد، به ایران فراخوانده و از سال ۱۳۵۶ مشغول تدریس شد.

در سال ۱۳۶۹ به عنوان استاد ممتاز دانشکده ادبیات انتخاب شد و لوح تقدیر دریافت کرد. در سال ۱۳۷۲ به عنوان استاد موفق انتخاب شد. ایشان همچنین با دانشگاه کار و دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد همکاری داشته و در طول دوران تدریس، کتاب‌ها و مقالات متعددی تألیف و ترجمه کرده است.

وی، در ۲ مهرماه ۱۳۸۶ از خدمت استادی بازنشسته شد و پس از آن ندرتاً به فعالیت پژوهشی می‌پردازد. ایشان به زبان‌های ایتالیایی و انگلیسی مسلط است و با زبان لاتین و عربی آشنایی دارد.

گفت‌وگو: غلامحسین نوعی

روش‌های جدید در تدریس تاریخ

گفت‌وگو با نقی لطفی، استاد پیشکسوت آموزش تاریخ

● استاد لطفاً بفرمایید با توجه به این که شما در زمینه تدریس تاریخ و تربیت دانشجویان تاریخ استاد موفق بودید، لوازم تدریس تاریخ را چه چیزهایی می‌دانید؟

○ من به‌طور دقیق متوجه سؤال شما نشدم، آیا منظور شما ابزار تکنیکی کمک درسی است یا نفس نوع تعلیم و تدریس در تاریخ است؟

● در دو مقوله می‌شود در این باره بحث کرد؛ یک بخش خود فرد که مدرس است و بخش دیگر ابزاری که می‌توان از آن استفاده کرد.

○ من گمان می‌کنم که باید از زاویه دیگری به این موضوع نگاه کرد. مثلاً باید پرسید که چرا باید استادی برای دانشجویان جالب باشد؟ مگر تاریخی که او درس می‌داده غیر از تاریخی است که استادان دیگر درس می‌دادند؟ خیلی‌ها تاریخ درس می‌دهند. مگر این که او در روش‌های خود و در شیوه‌های ارائه و یا نهایتاً در بیان مطالب، به گونه‌ای عمل کرده باشد که این جذابیت را ایجاد کرده باشد. برای مثال، شیوه‌های تدریس تاریخ باید ایراد داشته باشد که آن‌ها در این کار موفق نبوده باشند.

ببینید، شیوه‌های سنتی و کلاسیک تدریس تاریخ در دانشگاه‌های ما، در واقع شیوه‌های قدیمی بوده‌اند که هنوز هم هستند. عموماً یک استاد کتابی را معرفی می‌کرد و به بچه‌ها می‌گفت از روی آن بخوانند. مقداری از آن کتاب را هم خودش می‌خواند. این یک شیوه تدریس بود. یک شیوه دیگر، جزواتی بود که استادان به کلاس می‌آوردند و از روی آن‌ها می‌خواندند و دانشجویان هم می‌نوشتند. این شیوه‌ها مرسوم بودند و تا حدودی در کلاس‌ها رواج داشتند. من در زمان دانشجویی این شیوه‌ها را تجربه کرده بودم و به عنوان دانشجو می‌دیدم که چرا بچه‌ها از کلاس‌ها دلخوشی ندارند. برای این که شیوه‌های ارائه درس‌ها به گونه‌ای



به نظر من، تاریخ دانشی است که در حوزه تعلیم و تربیت مؤثر است. یک مکمل آموزشی است. فقدان آن باعث ناقص شدن و نارسا بودن بینش تاریخی یک ملت می شود

با دید امروز نمی توان به مسائل دیروز نگاه کرد. مثلاً امروز چه کسی می گوید خدایان؟ امروز این موضوع مسخره است. ولی زمانی خدایان قدرتی داشتند و یونانی ها از شنیدن نام آن ها لرزه بر اندامشان می افتاد

برای معلم، خوب بودن، نمونه بودن، و استاد موفق بودن، غیر از داشتن سواد، توان انتقال مطالب و قدرت تفسیر و تجزیه و تحلیل است

بود که هیچ اندیشه و فکری را به تأمل وانمی داشت. فقط یک نوع تبدیل کردن نسخ چاپی به نسخ خطی بود. یا نوعی دیکته تاریخی بود و این نمی توانست برای آن ها جذاب باشد.

من در زمان دانشجویی این موارد را به چشم دیده بودم و وقتی می خواستم استاد شوم، می دانستم این ها به درد دانشجویان نمی خورد و دانشجویان این روش ها را نمی پسندند. البته در همان زمان استادانی هم بودند که شیوه تدریستان فرق می کرد.

مثلاً دکتر شریعتی. او با یادداشت و دفتر و دستک سر کلاس نمی آمد. کلیات و موضوعاتی را بحث می کرد. هر چند ممکن بود از این شاخه به آن شاخه بپرد، ولی موضوعی را دنبال می کرد و درباره آن صحبت می کرد و این حالت، دیالوگ خاص خودش را پیدا می کرد. خودش سؤال می کرد و خودش هم پاسخ می داد. سؤال طرح می کرد. روش او به گونه ای بود که می توانست برای بچه ها جذاب و جالب باشد.

من فکر می کردم اگر بخواهم در کرسی تاریخ تدریس کنم و شاگرد چنین شخصی بوده باشم، دانشجویانم از من انتظار دارند که روش های جدیدی برای تدریس تاریخ داشته باشم. مثل امام خمینی (ره) که به شیوه خودش تدریس می کرد. یعنی به سبک قدیم درس نمی داد و به هیچ یک از استادان قدیم نگاه نمی کرد. او شیوه ای خاص خودش داشت. بدون یادداشت و خیلی سریع، روان و پشت سرهم صحبت می کرد که جذابیتی داشت و باعث می شد آدم گوش کند. به این دلیل وقتی من آمدم به صحنه درس و تدریس، برای تدریس هیچ گونه یادداشت و دفتر و دستکی نداشتم. بلکه آماده می شدم برای بحث در کلاس بر اساس سرفصل هایی که گروه در اختیار ما گذاشته بود یا خودمان تنظیم کرده بودیم. هر جلسه یک موضوع را انتخاب

می کردم و پس از مطالعه روی آن، در کلاس درباره آن صحبت می کردم و به سؤالات پاسخ می دادم. گمان می کنم این که من بدون یادداشت تدریس می کردم، اولین اصل موفقیت من بود. البته در پشت آن، انسجامی که مطالب باید داشته باشد را قبلاً فراهم می کردم. یعنی هم مطالعه می کردم و هم یادداشت برمی داشتم. بعد بحث ساخته می شد. بحث که ساخته می شد در کلاس ارائه می دادم و در دید دانشجویان قرار می گرفت. من گمان می کنم این یکی از تفاوت های اساسی و بنیادی شیوه تدریس من با دیگران بود.

● آیا عامل اصلی توجه و علاقه دانشجویان به درس شما همین بود؟
○ نه، دومین اصل، داشتن اطلاعات کافی است. یعنی ما برای درس دادن تاریخ باید حافظه خوب داشته باشیم. نمی گویم تاریخ علم حافظه است، ولی حافظه در آن دخیل و مؤثر است. یعنی شما باید قدرت جمع بندی داشته باشید تا بتوانید یک سلسله حوادث و وقایع را به هم ربط دهید و از بین آن ها بحث را بسازید. البته نه این که ما عین مطالب کتاب را تکرار کنیم، چون آن ها که در کتاب ها هست. ما باید از برداشت هایی که از مطالب تاریخی پیدا می کنیم، تعبیر و تفسیر، و تحلیل جدید و قانع کننده تری ارائه دهیم. به همین دلیل سعی می کردم اقناعی بحث کنم. تمام زوایای بحث را تا حد امکان مطرح و موضوع را باز و روشن نمایم. حال اگر قسمت هایی تاریک بود، باز هم توضیح می دادم. در نتیجه دانشجویانی که در کلاس ها حاضر می شدند، می دیدند که موضوع بحث کاملاً روشن است. نحوه نگرش به موضوع، شیوه های نزدیک شدن به بحث، و توضیح دادن و تفسیر کردن هم روشن است. در نتیجه مطلب برایشان جا می افتاد. به همین روش بود که وقتی تاریخ یونان را درس می دادم، می فهمیدم دانشجو آن را فهمیده است؛ چون با تمام قدرت و فهم، مطلب را به دانشجویان



منتقل می‌کردم.

موضوع اساسی‌تر که پشت این نکته هست، آن فهمی است که باید از تاریخ نزد استاد بوده باشد. بین آن کسی که این شغل را به عنوان یک شغل انتخاب کرده است تا حقوقی بگیرد، با کسی که برای این کار زندگی می‌کرده است، تفاوت اصولی وجود دارد. این یک موضوع است و موضوع اساسی‌تر و عمیق‌تر نحوه نگرش به دوره‌بندی‌های تاریخ و فهم تاریخ بر این اساس است. ما به وقایع تاریخی به‌عنوان مشتی وقایع بی‌سر و ته نگاه نمی‌کردیم. این از برداشت من از تاریخ نشئت می‌گیرد که تاریخ را پدیده‌ای خاص می‌دانستم که همهٔ حیات ما به آن بستگی دارد؛ نه از زاویهٔ فردی، بلکه به عنوان یک انسان و به عنوان یک فرد اجتماعی.

به‌نظر من، تاریخ دانشی است که در حوزهٔ تعلیم و تربیت مؤثر است. یک مکمل آموزشی است. فقدان آن باعث ناقص شدن و نارسا بودن بینش تاریخی یک ملت می‌شود. این برداشتی است که من از تاریخ داشتم. می‌دانستم که ما یک ملت تاریخی هستیم و بر ما فرض است که بهتر از هر کس دیگری، تاریخ خودمان را بدانیم و بفهمیم و آن را به کسانی که می‌خواهند این دانش تاریخی را یاد بگیرند، منتقل کنیم. این دانش تاریخی به عنوان یک علم نزد ما جا افتاده بود و ما آن را به عنوان مشتی از وقایع بی‌سر و ته نمی‌دیدیم.

علت این که بچه‌ها در مدرسه و دبیرستان به تاریخ علاقه‌مند نبودند، نوع ارائهٔ مطالب بود. آن‌ها تاریخ را مشتی از وقایع می‌دیدند. این نمی‌توانست در آن‌ها انگیزه ایجاد کند، چون اصلاً تاریخ این نبود. این برداشتها که مثلاً «تاریخ غیبت پشت‌سر مردگان است» یا «تاریخ، نش قبر مردگان است»، برداشتهای عوامانه از تاریخ است. اصولاً تاریخ در دنیایی که ما زندگی می‌کردیم در آن زمان، در این تاریخ همان سرگذشت پادشاهان

بود. تاریخ در نظر من دانشی بود که با خودآگاهی انسان به‌جایی می‌رسید؛ وقتی انسان به خودش می‌اندیشد.

این آمدن و رفتن نسل‌ها چه معنایی دارد؟ یعنی فلسفهٔ وجودی انسان در تاریخ نهفته است. انسان چیزی از خودش نمی‌داند، ولی پس از ورود به دوران تاریخی، کنج‌کاو می‌شود و آگاهی کسب می‌کند و بیدار می‌شود. در واقع از خودش به عنوان یک موجود تاریخی شناخت پیدا می‌کند. این‌طور نیست که تاریخ فقط دربارهٔ گذشته چیزهایی گفته باشد و صرفاً رفتن به گذشته باشد.

● در این صورت است که فایده‌مندی تاریخ معنا پیدا می‌کند؟

○ بله. ما اگر نتوانیم بین گذشته و آینده و حال رابطه برقرار کنیم، مطالعهٔ تاریخ به چه درد می‌خورد؟ چه مشکلی را حل می‌کند؟ بنابراین من باید بدانم در گذشته چه اتفاقی افتاده است. در آن زمان می‌باید بین گذشته و آینده رابطه برقرار می‌ساختم و آن‌ها را قابل مقایسه می‌کردم. در این صورت می‌توانستیم وضع گذشته و حال را با هم مقایسه کنیم و موقعیت مکانی و زمانی‌مان را در شرایط عینی تاریخی بررسی کنیم. پس تاریخ به معنای زمان نیست. وقتی ما خودمان را در آیندهٔ زمان نگاه می‌کنیم، می‌خواهیم بدانیم کجا ایستاده‌ایم. در کدامین قسمت این زمان ایستاده‌ایم. و این گذشته و

حال ما چه وضعیتی داشته است. به این ترتیب می‌توانستیم علت پیشرفت‌ها و عقب‌ماندگی‌ها، و علت موفقیت‌ها و شکست‌ها را مقایسه کنیم.

من در این نگرش تاریخی تا حدودی عمیق‌تر از این پیش می‌رفتم. یعنی معتقد بودم که این فرایند «شدن انسان» است و ما در یک مرحله خاص به انسان نگاه می‌کنیم. می‌خواستیم این نگرش را به دانشجویان منتقل کنیم. می‌خواستیم این نبض و ضربان «شدن در تاریخ» را به آن‌ها منتقل کنیم. به آن‌ها بفهمانیم که ما در تاریخ است که ما می‌شویم؛ انسان می‌شویم. یقیناً دیگران ممکن است این‌گونه به تاریخ نگاه نکرده باشند. که تاریخ اساس زندگی یک شخص را تشکیل می‌دهد و او برای همین منظور زنده می‌ماند.

● ممکن است بیشتر توضیح دهید؟

○ ببینید فهم یک دوره را نمی‌شود از روی کتاب بیان کرد. باید با مردمان آن دوره زندگی کرد. شما می‌خواهید درباره دوران قرون وسطا بحث کنید. از طریق صرفاً چند کتاب تاریخی نمی‌توان آن را فهمید. باید به روح آن دوره نفوذ کرد. باید با مردمان آن دوره زندگی کرد. با محرومان آن دوره هم‌دردی کرد و دردها و آلام مردم آن دوره را شناخت تا فهمید که آن‌ها چه طور می‌دیدند. یعنی با دید امروز نمی‌توان به مسائل دیروز نگاه کرد. مثلاً امروز چه کسی می‌گوید خدایان؟ امروز این موضوع مسخره است. ولی زمانی خدایان قدرتی داشتند و یونانی‌ها از شنیدن نام آن‌ها لرزه بر اندامشان می‌افتاد. یقیناً هنگام درس تاریخ یونان این امر باید انتقال پیدا کند تا دانشجویان بتوانند بفهمند که خدایان چه بودند و چه وحشت و اضطرابی ایجاد می‌کردند. در حالی که الان می‌گویند خدایان مشتی چوب و سنگ بودند. درست است که غیر از این نبودند، ولی در ذهن مردمان آن زمان وجود داشتند.

بنابراین پدیده‌های دیروز را نمی‌شود با دید امروز دید. باید هر دوره را با دید خودش نگریست. به همین دلیل من احساس می‌کردم باید در قرون قدیم باشم. باید در قرون وسطا باشم. یا در متن انقلاب کبیر با مردم باشم تا بفهمم انقلاب کبیر چه خاصیتی داشت. این حالات باید در روحیات شخص منعکس شود تا شخص یک دوره را به عنوان روحیات مردم و ملت و مشکلاتی که آن‌ها با پوست و استخوانشان لمس کردند، احساس کند. من هنگام بحث در کلاس، همیشه زمان حال تاریخی به کار می‌بردم. هیچ موقع نمی‌گفتم سزار رفت، همیشه می‌گفتم سزار می‌رود و سزار چنین و چنان می‌کند. برای آن که تاریخ را زنده کنم، از زمان حال تاریخی استفاده می‌کردم. برای همین کسانی که به من گوش می‌کردند، فکر می‌کردند که من آن‌جا بوده‌ام و این حوادث را از نزدیک دیده‌ام و شاهد عینی وقایع بوده‌ام. در حالی که من شاهد عینی نبودم، ولی از قول مورخان یا کسانی که در صحنه‌های تاریخی بودند، به روح مسائل آن دوره نفوذ کرده بودم و سعی می‌کردم آن شرایط تاریخی اتفاق افتاده را با تمام وجود احساس کنم. من یقین دارم این مسئله خیلی مهم بود و برای دانشجویان جذابیت ایجاد می‌کرد.

● فرمایش شما انسان را به یاد جمله معروف حضرت علی (ع) در وصیت به امام حسن (ع) می‌اندازد. آنجا که می‌فرماید: من به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام اما در اخبارشان اندیشیدم تا آنجا که گویا یکی از آنان شده‌ام.

○ غیر از قدرت بیان، قدرت حافظه، توانایی‌های بحث کردن، ارتباط دادن مطالب به هم، علت‌جویی و علت‌یابی، و این که من در چارچوب نظری خاصی بحث می‌کردم و از دید خاصی درباره تاریخ برخوردار بودم، مورد توجه دانشجویان بود. من تاریخ را به‌گونه دیگری می‌دیدم و تفسیر و بحث

می‌کردم و ارائه می‌دادم. دانشجویان وقتی به عمق این مطالب فرو می‌رفتند، احساس می‌کردند که با من در چیزهایی شریک و سهیم می‌شوند. همان‌طور که از یونان عبور می‌کردند، به قرون وسطا و عصر جدید تا انقلاب کبیر و تا سده نوزدهم و بیستم می‌رفتند. در این سیر تاریخی که در بیان و گفته‌های من انعکاس داشت، با من همراه می‌شدند. من به‌گونه‌ای بحث نمی‌کردم که بحث تمام شود. بنای رفیعی که به عنوان تاریخ عمومی یا تاریخ غرب ساخته می‌شد، پله‌پله بالا می‌آمد و دانشجویان از ملل قدیم یا یونان و روم تا قرن بیستم و جنگ جهانی با من سفر می‌کردند، بنابراین به این نتیجه رسیدند که تاریخ سیری پیوسته دارد و این دوره‌هایی که ما بحث می‌کنیم، انقطاعشان عَرَضی است و در واقعیت ما دوره‌بندی نداریم. ما پدیده پیوسته‌ای داریم که از هم گسیختگی ندارد.

انسجام و تسلسل بحث‌ها به دانشجویان اطمینان خاطر می‌داد که طرف مقابلشان متوجه هست که چه دارد می‌گوید و درباره چه چیز بحث می‌کند. اگر فنودالیسم را بحث می‌کند می‌فهمد فنودالیسم چیست. اگر دموکراسی در یونان را مطرح می‌کند، می‌فهمد ماهیت آن چیست. و اگر در مورد رنسانس بحث می‌کند، می‌فهمد معنا و مفهوم رنسانس چیست. یقیناً دانشجویان در درس‌های گوناگون تاریخ، همراه با آن دوران‌های متفاوت، مرا هم متفاوت می‌دیدند. مثلاً در درس قرون وسطا می‌دیدند. در انقلاب کبیر، مرا با انقلاب کبیر هم‌سو می‌دیدند. یقیناً من با آن دوران‌ها حرکت می‌کردم و با مباحث هم‌سو می‌شدم. نه این که از آن‌ها تعریف کنم، نه خودم را در موضوعات مورد بحث دخیل و مؤثر می‌دانستم و معتقد بودم آن‌چه را که به زبان حال تاریخی بیان می‌کنم، می‌تواند در دانشجو اثر حضور در صحنه تاریخی را داشته باشد. این‌ها می‌توانستند برای دانشجویان خیلی جذاب باشند.